

ظنّ خود، یعنی بنا بر درکِ خود آن را شنیدند؛ ولی جز معدودی، جانِ کلام را درنیافتند؛ زیرا همان‌گونه که جان، یعنی روحِ انسان در کالبدی به نام تن مقید شده است و قابل رؤیت نیست، سخن اولیا و بزرگان نیز دارای جان یا سرّی است که در کالبدی به نام سخن نهفته است که اسیران عالم محسوس قادر به درک آن نیستند.

مولانا، کلامِ خود را به آتش تشبیه می‌کند، آتشی که می‌تواند خرمن هستی مشتاقان را بسوزاند و می‌گوید: این بانگِ نی، آتش است، صوتِ حاصل از خارج شدن هوا از حنجره نیست، فریادی است از آتشِ عشقِ الهی و هرکس که چنین آتشی ندارد، نیست و نابود است؛ زیرا عارفان بر این باورند که تمایل ذاتی و فطری تمام موجودات برای رسیدن به کمال وجودی خود، همین آتش عشق است که در کُل کائنات ساری و جاری است. نی، حریف هر کسی است که از یاری بُریده و همدم هر عاشق مهجوری است که ناله‌ای سر می‌دهد؛ زیرا ناله‌ی نی پرده‌دار است و حجاب‌ها را به کناری می‌زند، یعنی پرده‌داری می‌کند تا عاشق صورت از عاشقی حقیقت متمایز شود، همان‌طور که حُسام‌الدین<sup>۱</sup>، ساز عاشقانه‌ای در دلِ ما نواخت که گامی از گام‌های دلدادگی بود و نغمه‌ی آن حجاب‌های درونی ما را با وی به کلی از بین برد و سبب اتحادِ عاشق و معشوق شد.

آوای نی، هم زهر است و هم پادزهر؛ پس جمع ضدّین است. این نوا برای بی‌دردان، زهر و برای دردمندان پادزهر است؛ زیرا مُرشد کامل برای آنکه سالکان نَفَس خویش را بشناسند، آنان را به اشکال گوناگون می‌آزماید، مانند ابتلاّی به درد و رنج و مصائب که اینجا به زهر تعبیر شده است. به این ترتیب، چون سالک لزوم مبارزه با نَفَس را دریافت، استاد معنوی با پادزهر که همان امداد الهی است به کمک وی می‌شتابد؛ پس ولیّ، مانند محک، حق را از باطل جدا می‌کند. سخن او، حدیثِ راه پر خون و قصّه‌های عشقِ مجنون است. از راه بی‌انتهای کوی دوست می‌گوید و از همه مجنون‌صفتان؛ اما کسی این معنا را درک می‌کند که هوشِ دنیوی‌اش به‌طور موقت تعطیل شود و به تعبیری نسبت به امور دنیوی بی‌هوش باشد؛ یعنی با هوش و ادراکی برتر و از طریق گوش دل یا گوش باطنی، حدیثِ نی را دریابد. در غم فراق از حقیقتی که از آن مهجور مانده‌ایم، روزهای بسیاری سپری شده که توأم با سوز و درد بوده است؛ ولی برای ما حاصلِ آن، یعنی حضور حُسام‌الدین مهم است که به تعالی دلخواه

۱. حُسام‌الدین: مرید ویژه مولانا، مخاطب خاص مثنوی.